

● آشنایی با

نمایشنامه نویسان معاصر جهان

# دورنمات ودلاوری انسان

● ترجمه و تالیف: چیستا یثربی



دهد. در پایان نمایش، مردم شهر آوازی دسته جمعی را در ستایش معبود خود، پول، سرمی دهند و به نظر می رسد که مرگ آلفرد چیزی را در آنها تغییر نداده است.

«رومولوس» نیز در نمایش «رومولوس کبیر» به همین طریق، اهمیت پیدا می کند، زمانی که از کار حکومت کناره می گیرد و محکوم می شود که جریان تاریخ را برخلاف امیال و آرزوهای خود تماشا کند. در «فیزیکدانها» دورنمات، بار دیگر به این دستمایه روی

می آورد. پیام نمایش این است: در جهانی که توسط سیاستمداران تشنه قدرت اداره می شود؛ علم می تواند خطرناک باشد. هرچند که فداکاری فردی دانشمندان، نمی تواند مانع پیشرفت دانش شود.

دورنمات نمایشنامه نویسی را با نگارش دو نمایش «نوشته شده» یا (آن نوشته شده است) و «مرد کور» آغاز کرد. مضمون هر دو این نمایشها جستجوی خدا توسط انسان است و در عین حال حاوی عقاید اساسی دورنمات درباره تئاتر هستند.

منتقدان، تئاتر دورنمات را، تئاتر تناقض و گروتسک می دانند. زمانی که طنز سیاه و شوخیهای تکان دهنده، در اوایل دهه شصت رایج بود، عده ای تصور می کردند این وضع یک نوع بی حسی و بی عاطفگی آزاددهنده را در نسل جوان پدید آورد. ولی توانایی خندیدن به رنج و مرگ می تواند به نوعی، افزایش حساسیت را نشان دهد. مادر عصری زندگی می کنیم که ممکن است در تمام عمر خود، از نزدیک، حتی یک جسد هم نبینیم و با این حال هر شب در اخبار، گزارش مرگ و کشته شدن هزاران نفر را بشنویم. در عصر ما، پاسنهای قراردادی به رنجهای جهانی، دیگر کافی و مناسب به نظر نمی رسند. در گیرودار این سردرگمی، خنده می تواند، نوعی رهایی و تسکین را به همراه آورد و به همین دلیل «گروتسک» که «حاصل

«جهان در نظر من یک هیولاست، یک معمای سرگیجه آور که نباید در برابر آن تسلیم شد!»

«فردریش دورنمات» چه از لحاظ کیفی و چه کمی، برجسته ترین نمایشنامه نویسنده معاصر سونیس به شمار می رود. او سبک خاص خود، یعنی کمندی گروتسک را اینگونه تعریف می کند: «این یک شکل بیانی در قالبی تند است، و ما را قادر می سازد که تناقضات را به گونه ای فیزیکی ادراک کنیم، شکلی برای چیزهای بی شکل و چهره ای برای بی چهرگان پیدا کنیم». او در کتاب «مسائل تئاتر» (۱۹۵۵) که یکی از مهم ترین آثار نمایشی پس از جنگ محسوب می شود، اساس نمایشی آثارش را توضیح می دهد و بسیاری از نظریات خود را مدیون آثار درام نویسانی چون «آریستوفان» و «شورتون وایلدر» می داند. دورنمات معتقد است که تنها کمدی می تواند جهان پیچیده و در حال اضمحلال ما را توصیف کند، چون مضمون تراژدی، کیفیت طرح و بررسی جامعه ای با قوانین اخلاقی معین، گناه فردی و احساس مسئولیت است. مفاهیمی که از نظر دورنمات، در جوامع پیچیده و مبتنی بر تکنولوژی امروز جایی ندارد.

هرچند که دورنمات از تکنیک های تئاتر پرست، بسیار تأثیر پذیرفته است، ولی ایجاد تغییر در جهان را منکر می شود. او از این لحاظ بدبین به شمار می رود، ولی با این همه، کناره گیری و تسلیم را نمی پذیرد و به همین دلیل، انسان را به عنوان یک موجود دلیر به تصویر می کشد. موجودی که علی رغم آگاهی اش از این واقعیت که ایثار و قهرمانی های فردی، در روند اجتماع نقشی ندارند، باز هم شجاعت نشان می دهد و مسئولیت گذشته خود را می پذیرد.

قهرمانان دورنمات، همگی نشانه هایی از این دلیری را دارا هستند. «آلفرد ایل» در «ملاقات بانوی سالخورده» وضع یک قهرمان را به خود می گیرد. هرچند مرگ او در نهایت نمی تواند جامعه و جهان را نجات

■ منتقدان،

تئاتر دورنمات را تئاتر تناقض و گروتسک می دانند.

■ سبک خاص

تئاتر دورنمات، کمدی گروتسک است.

کشاکش تضادهای ناگشوده است»<sup>۱</sup> و همزمان مفهوم خنده و وحشت را در خود نهفته دارد. بیش از هر سبک دیگر، می تواند برای تئاتر امروز مناسب باشد. «فیلیپ تامپسون» بارزترین خصیصه گروتسک را، عنصر نااهم آهنگی می داند. «این نااهم آهنگی می تواند از کشمکش، برخورد، و تلفیق شدن ناچورها ناشی شود». دورنمات، جهان را به ماشینی تشبیه می کند که با سرعتی مرگ آفرین در حال حرکت است. در چنین وضعی دورنمات مخالف نچوا کردن داستانهای سرگرم کننده در گوش راننده است و تلاش برای پیاده شدن را نیز بی فایده می داند. به نظر او، ترس، و مهم تر از همه، عصبانیت، باید دهان راننده را پاره کند و این همان ویژگی گروتسک است یعنی در ذات دوگانه خویش، «قابلیت خنده و آنچه را که با خنده دمساز نیست، یک جا جمع دارد»<sup>۲</sup>.

گروتسک، تأثیر خود را، مدیون ضربه ناگهانی است که به مخاطب (تماشاگر) وارد می شود. «تامس کرام» گروتسک را احساس اضطراب ناشی از مضحکه ای می داند که به اضراط کشیده شده است و این اساسی ترین ویژگی نمایشنامه های دورنمات است. او معتقد است سئوالهای آزردهنده در مورد اتومبیل و یا تقاضا برای توقف یا تغییر جهت آن، تأثیر اندکی دارد و نمی تواند راننده را از وضعی که دچار آن شده، نجات بخشد. به همین ترتیب تئاتری که با موضوعاتی مثل نازیسم و یا تغییر و تحولات سیاسی جهان سروکار دارد، نمی تواند با ویژگیهای نمایشهای تراژیک یا درام بر تماشاگر تأثیر بگذارد. جهان با سرعت سرسام آوری در حرکت است و آنچنان پیچیده شده است که راه حل های سابق نمی تواند برای توقف و یا تغییر دادن مسیر آن، کارساز باشد، در اینجا تنها گروتسک و مضحکه می تواند ذات متناقض جهان را به ما بنمایاند و در همین خنده، ما را بترساند و به فکر وا دارد.

ولی یک چیز را نباید فراموش کرد. از نظر دورنمات، جهان ممکن است گروتسک باشد، ولی به هیچ وجه بوج نیست. تفاوت این دو در آن است که گروتسک هنجار و قاعده ای را برای جهان در نظر می گیرد، ولی بوجی، منکر تمام هنجارهایی می شود که تاکنون وجود داشته، یا خواهند داشت.

دورنمات را، نویسنده تناقضات می داند. او به درهم ریختگی و بی نظمی جهان، آگاه است، ولی در عین حال می کوشد که به آن، معنا دهد و از بی نظمی، نظم بیافریند. او از عدم توانایی فرد در جامعه اطلاع دارد، با این همه، شجاعت و دلآوری را در فرد، ستایش می کند، خود او در این باره می گوید:

«جهان از جنگ من فرار می کند و من نمی خواهم که آن را در یک تریا نظریه پیدا کنم. جهان سراسر آشفتگی است، هیولایی است که نباید به آن تسلیم شد... دنیای امروز را به سختی می توان در قالب نمایشهای تاریخی شیلر، روی صحنه آورد. ما امروز، قهرمان تراژیک نداریم، تنها تراژدیهای داریم که توسط قصابان بزرگ به روی صحنه می آیند و با ماشین چرخ گوشت حمل می شوند...»<sup>۳</sup>

بسیاری از منتقدان بر این باورند که دورنمات به

طور ناگهانی سبک خاص کمدی گروتسک خود را پیدا نکرد، بلکه تدریجاً به آن رسید. نمایشنامه های اولیه او در مقایسه با نمایشنامه های بعدی اش، از نظر ادبی سنگین تر هستند و بیشتر مرهون اکسپرسیونیسم و حتی سبک پاروک در تئاتر به نظر می رسند و موضوعات آنها بیشتر به ظواهر و اقیعات مربوط می شود. همچنین یک عنصر مذهبی قوی را در خود نهفته دارند و این شاید محصول تربیت دورنمات در یک خانواده مذهبی باشد. چون پدر او یک پیشوای روحانی فرقه «لوتر» بوده است.

موضوع نمایشنامه «مرد کور»، بی اطلاعی یک دوک کور از انهدام کشورش در طول جنگهای سی ساله است. این نمایش و نمایش «نوشته شده» به شکلی واضح نارضایتی نویسنده را از اوضاع آشفته جامعه خود بیان می کردند و به همین دلیل، مخالفت پلیس را برای اجرا به دنبال داشتند؛ شاید تجربیات حاصل از اجرای این دو نمایش بود که دورنمات را به سوی سبک مورد علاقه اش، یعنی کمدی گروتسک رهنمون کرد. سبکی که در آن، ادبیات بر نمایش سنگینی نمی کند و حرف ها به گونه ای غیرمستقیم، اما با تأثیر بیشتر و ضربه ای کاری تر، بیان می شود.

دورنمات در سال ۱۹۵۲، نمایشنامه معروفش «ازدواج آقای می سی سی پی» را نوشت حرف این نمایش این است که انسان وقتی به طور کامل از یک نظریه انتزاعی و مجرد، اطاعت می کند، چگونه به تدریج به یک موجود ماشینی، تبدیل می شود. نمایشنامه بعدی او «فرشته ای به یابل می آید» نام

دارد، این نمایشنامه به ناممکن بودن عشق پاك و خالص در روی زمین می پردازد و سرشت بشر را مورد سئوال و بررسی قرار می دهد. این نمایشنامه، یک کمدی سمبولیک است که در آن فرشته ای، دختری جوان را به زمین می فرستد تا عشقی خالص و به دور از خودخواهی را به «آککی»، یک گدای باپلی عرضه کند. آککی از نظر اجتماعی، یکی از حقیرترین مردان جهان است و به همین دلیل او برای پذیرش عشق پاك دختر در نظر گرفته شده است. درست در همان روز، پادشاه باپل، که رفاه مملکت خود را توسط گدایان، مورد تهدید و آسیب می بیند، تصمیم می گیرد که لباس پاره گدایان را بپوشد و آککی را به یک مسابقه گدایی دعوت کند. با این شرط که اگر آککی در این مسابقه، شکست بخورد، باید حرفه گدایی را ترك کند.

پادشاه مسابقه را می برد و آککی لقب حقیرترین مرد جهان را به او می دهد. موقعی که «کورایی» دخترکی که از طرف فرشته به زمین فرستاده شده، سر می رسد، پادشاه را در لباس مبدل نمی شناسد و با تصور اینکه آککی است، دل به او می سپارد. به این ترتیب، دخترک به پادشاه تعلق پیدا می کند و به جای آککی، نمرود، یک پادشاه عزل شده را به دست می آورد. پادشاه قبل از اینکه بفهمد چقدر دخترک را دوست دارد، او را با نمرود عوض می کند. لکن بعد متوجه می شود که سخت به دختر دل بسته است. مردم که این وضع را می بینند، تقاضای ازدواج دخترک و پادشاه را دارند. اما «کورایی» توضیح می دهد که او از بهشت برای یک گدا فرستاده شده است و تنها زمانی می تواند با پادشاه



## ■ دورنمات، هرچند

نویسنده ای بسدبین به شمار می رود، ولی تسلیم و کناره گیری را نمی پذیرد و انسان را به عنوان يك موجود دلیر به تصویر می کشد. او هرگز به پوچی روی نمی آورد.

## ■ دورنمات معتقد است که تنها «کمدی»

می تواند جهان پیچیده و در حال اضمحلال ما را توصیف کند.



نویسنده و نمایشنامه نویسی سوئیسی در ۵ ژانویه ۱۹۲۱ در «کونول فینگن» (Konolfingen) به دنیا آمد. او پسر يك كشيش لوترین بود و در يك محیط روشنفکری رشد کرد. ذوق هنری را از سنین پایین نشان داد و در دوازده سالگی در يك مسابقه طراحی برنده شد. در ادبیات، الهیات، فلسفه و علوم تحصیل کرد و در ۱۹۴۳، اولین نمایشنامه خود به نام «کمدی» را نوشت که هرگز چاپ و اجرا نشد. نمایشنامه های مهم او عبارتند از:

رومولوس بزرگ (۱۹۴۹)، ازدواج آقای می سی سی بی (۱۹۵۱)، فرشته ای به بابل می آید (۱۹۵۳)، ملاقات بانوی سالخورده (۱۹۵۶)، فیزیکدانها (۱۹۶۲)، شهاب (۱۹۶۶)، فرانک پنجم (ابرای هوزیکال - ۱۹۵۹)، شاه یوهان (اقتباس ۱۹۶۸) و...

از دورنمات داستانهای کوتاه و نمایشنامه های رادیویی فراوانی نیز به چاپ رسیده است. از نمایشهای مهم رادیویی او می توان به گفتگوی شبانه (۱۹۵۱)، قاضی و جلدش (۱۹۵۷)، استرانیستیکی و قهرمان ملی (۱۹۵۲) غروب آخر پاییز (۱۹۵۶)، پنجمی (۱۹۵۵) و... اشاره کرد.

فردریش دورنمات را هرچند يك نمایشنامه نویسی بدبین به شمار می آورند، ولی نباید فراموش کرد که او هرگز به پوچی روی نمی آورد. به نظر دورنمات، جهان در کود مدفون شده است و امیدی برای پاک کردن آن نیست، ولی با این حال هرکسی می تواند، بخش کوچکی از جهان، یعنی سهم خودش را از زندگی، به يك باغ حاصلخیز و مصفا تبدیل کند. هرکسی در برابر زندگی خود مسئول است. باید از میان کود و گل و لای، باغ سبز خود را بیرون کشید و این از نگاه دورنمات، دلیل آفرینش ماست. ■

عروسی کند که پادشاه هویت يك گدا را بپذیرد و تا آخر عمر، در لباس يك گدا زندگی کند، ولی پادشاه مغرورتر از آن است که این درخواست را بپذیرد و کوراهی هم حاضر نیست ذات الهی خود را به خاطر ملکه شدن از دست بدهد. به این ترتیب پادشاه، دختر را به خاطر دارا بودن قدرت سیاسی از دست می دهد و آنگاه مردمش را وامی دارد که يك برج بنا کنند. برجی آنقدر بلند که لعنت و نفرین او را به دشمنش در بهشت برساند و آککی و کوراهی نیز با یکدیگر از شهر خارج می شوند. یکی از معروفترین نمایشنامه های دورنمات، «ملاقات بانوی سالخورده» نام دارد که يك تراژدی کمدی است. «کلر زاخانا سیان» زنی ثروتمند، به شهر زادگاهش «گولن» بازمی گردد و مردم شهر، به امید اینکه ملاقات این بانوی سالخورده، ثروت و سود مالی را برای شهر به ارمغان می آورد، بی صبرانه در انتظار او هستند. اما به زودی معلوم می شود «کلر» نه برای صدقه و خیرات، که برای انتقام، به شهر خود بازگشته است و از مردم می خواهد که نامزد سابق او، آلفرد را اعدام کنند تا عدالت برقرار شود. چون آلفرد، سالها پیش، او را به خاطر يك دختر ثروتمندتر، رها کرده است و باعث بدبختی و در به دری او شده است. کلر اینک ثروتمند و مقتدر باشوهر هفتم خود از راه رسیده است و تقاضای اجرای عدالت را از مردم شهر دارد. مردم در ابتدا از تقاضای او حیرت زده می شوند، ولی به تدریج توجیهاتی برای خاموش کردن ندای وجدان خود پیدا می کنند و به این نتیجه می رسند که وضعیت اقتصادی شهر بر همه چیز مقدم است و به این ترتیب به تقاضای کلر تن می دهند و آلفرد را گناهکار و مستحق مجازات مرگ می شمارند...

\*\*\*

«فردریش دورنمات» (Friedrich Dürrenmatt)

بی نویسی

● و ۵ در Dürrenmatt, problems of Theatre (1955)

۱ و ۲ و ۳ و ۴ - گروتسک در ادبیات - فیلیپ نامسون - ترجمه غلامرضا امامی - ۱۳۶۹

منابع:

1- World Drama. - Vol 1.

2- German Theatre Today - Micheal Patter.



پڙوہ شڪاوه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



ثروءشكاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

است و بدان آگاهی می دهد، ولی بر اساس آنچه که خوانده است و به عیون دیده است، می بیند که چه بسا خائنانی که سزای خیانت خود را هم در این جهان می بینند؛ آنجا که «احمد نیالتگین» فرد برکشیده مسعود غزنوی به اغوای دیگران بر مخدوم خود خیانت می کند و سزای خیانت خود را با بریده شدن سرش بوسیله «تلك هندو» و بدستور «مسعود» می بیند، چنین داد سخن می دهد که:

«و اینک عاقبت خائنان و عاصیان چنین باشد و از آدم علیه السلام تا یومنا هذا بر این جمله بود که هیچ بنده بر خداوند خویش بیرون نیامد که نه سر بپاد داد.»<sup>۱۵</sup>

و در کنار آن فتنه گریها و فریبکاریها و این خیانتها، ناگهان گردش فلک آسیاب گون را با صدایی رسا در گوش دل و جان جهانیان طنین انداز می سازد و پس از آن که کار «اریارق» و «غازی» دو سپاه سالار بزرگ محمودی - مسعودی به پایان آمد، چنین فریاد می دارد:

«و اینک عاقبت کار دوسپاه سالار کجا شد؛ همه به پایان آمد چنانکه گفتمی هرگز نبوده است و زمانه و گشت فلک به فرمان ایزد - عز ذکره - چنین بسیار کرده است و بسیار خواهد کرد.»<sup>۱۶</sup>

و بلافاصله در برابر گشت فلک، وظیفه خردمندان را چنین گوشزد می کند که:

«و خردمند آن است که به نعمتی و عشوای که زمانه دهد، فریفته نشود و برحذر می باشد از بازستدن که سخت زشت ستاند و بی محابا.»<sup>۱۶/۱</sup>

و سپس پراکندن تخم نیکی و نیکی کاری را فریاد می آورد که:

«و در آن باید کوشید که آزاد مردان را اصطناع کند و تخم نیکی بپراکند هم این جهانی و هم آن جهانی تا زوی نام نیکویادگار ماند و چنان نباشد که همه خود خورد و خود پوشد که هیچ مرد بدین، نام نگرفته است.»<sup>۱۶/۲</sup>

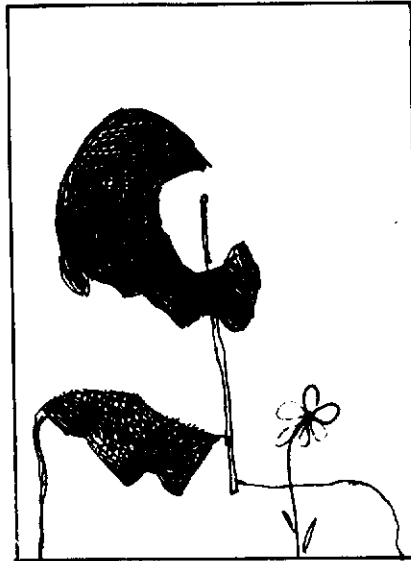
و در کنار به یادگار گذاشتن نام نیک، بهترین شیوه کسب نیکنامی را عفو رقیب به هنگام غلبه بر او می داند و چنین بیان می کند:

مردمان بزرگ، نام، بدان گرفتند که چون بر دشمن دست یافتند، نیکویی کردند که آن نیکویی بزرگتر از استخفاف باشد و «العفو عند القدرة» سخت ستوده است؛ و نیز آمده است در امثال که گفته اند: «اذا ملکت فاشجع.»<sup>۱۷</sup>

و چون عمری در خدمت غزنویان بوده است و برف پیری بر سر و رویش نشسته است و مرگ خود را چون مرگ دیگران حتمی و نزدیک می داند، با اخبار دیگران از این موضوع خردمندان چنین می گوید:

«و غایت کار آدمی مرگ است نیکوکاری و خوی نیک بهتر تا بدو جهان سود دارد و بر دهد... و ما را نیز می بپاید رفت که روز عمر به شبانگاه آمده است.»<sup>۱۸</sup>

و در دیگر جای یکسان بودن مرگ آدمی را فریاد می آورد که گدا و منعم به هنگام مرگ آنچنان یکسانند



که «از یکدیگر بازشان نتوان شناخت.» ولی در عین حال «حرص و مناقشت» آدمیان با آنهمه وزر و وبال پایان ناپذیر است:

«و به عجب بمانده ام از حرص و مناقشت با یکدیگر و چندین وزر و وبال و حساب و تبعث که درویش گرسنه در محنت و زحیر و توانگر با همه نعمت، چون مرگ فراز آید از یکدیگر بازشان نتوان شناخت. مرد آن است که پس از مرگ نامش زنده بماند.»<sup>۱۹</sup>

بخش اعظم اندرزه های بیهقی در اثرش درباره فناپذیری و نابود شدن حطام این جهانی و ناپایدار بودن آن و نزاع آدمیان بر سر آن است که در این راه آدمی حتی از قدا کردن برادرش و فرزند و پدرش نیز ابا نمی کند و ممکن نیست که خواننده ای دردمند آنها را بخواند و اشک خونین نراند.

آنجا که بیهقی می بیند که «بفراخان» پسر «قدرخان» برادری محشم چون «ارسلان خان» را به جهت پکرویه شدن کار حکومتش و غلبه حرص و آز می کشد و خود نیز فرمان می یابد و با خاک برابر می شود، چنین ناله سر می دهد که:

«و سخت عجب است کار گروهی از فرزندان آدم علیه السلام که یکدیگر را بر خیره می کشند و می خورند از بهر حطام عاریت را و آنگاه خود می گذارند و می روند تنها به زیر زمین یا وبال بسیار و در این چه فایده است یا کدام خردمند این اختیار کند؛ و لکن چه کنند که چنان نروند؟ که با قضا مغالبت نرود.»<sup>۲۰</sup>

و دیگر جای، زمانی که حسنگ را بر «مرکب چوبین» نشانده بودند و قومی هم که آن مکر ساخته بودند، پس او بر رفتند، گوید:

«و این همه آسیاب منازعت و مکاوحت از بهر حطام دنیا به یک سوی نهادند. احق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت باز ستاند.»<sup>۲۱</sup>

و در سه دیگر جای، زمانی که می بیند «سوری صاحب دیوان» مشهد علی بن موسی الرضا (ع) را زیادت از قبل آبادان می کند و دیهی بر آن وقف می کند.

و در نیشابور مصلایی بی نظیر می سازد و غیره، و می داند که آن همه از مال ستم فراهم شده است، فریاد اعتراض آمیزش به آسمان بلند می شود که:

«اما اعتقاد من همه آن است که بسیار از این، برابر ستمی که بر ضعیفی کنند، نیستند.»<sup>۲۲</sup>

و ادامه می دهد که:

«نان همسایگان دزدیدن و به همسایگان دادن، در شرط نیست و بس مزدی نباشد و ندانم تا این نوخاستگان در این دنیا چه بینند که فراخیزند و مشتت حطام گرد کنند و از بهر آن خون ریزند و منازعت کنند و آنگاه آن را آسان فرو گذارند و با حسرت، پروند.»<sup>۲۲/۱</sup>

و چون جنایات «سوری» را در خراسان می بیند - و شاید با اشاره ای به جنایات و کشتارهای محمود مسعود محمود - چنین داد برمی آورد که:

«و سخت بزرگ حماقتی دانم که کسی از بهر جاه و حطام دنیا را، خطر ریختن خون مسلمان کند.»<sup>۲۳</sup>

در پایان شجاعت بیهقی در بیان حقیقت و نترسیدن او از سنجش اعمال نیک و بد کارگزاران دولت است که حتی فردی چون «مسعود» را آنجا که مسعود به شهر «آمل» نابخردانه، حمله می کند و درباره اغوای «عراقی دبیر» تبث و تانی، روا نمی دارد، زبان انتقاد بر می کشاید و می گوید:

«اما هم بایستی که امیر - رضی الله عنه - در چنین ابواب تثبت فرمودی؛ و سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخن می رود ولیکن چه چاره است؛ در تاریخ محابا نیست. آنان که با ما به آمل بودند اگر این فصول بخوانند داد خواهند داد، بگویند که من آنچه نبشتم، برسم است.»<sup>۲۴</sup>

بی نوشت ها:

۱- تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ اول، پاییز ۶۸، ص ۶۰

۲- همان مأخذ ص ۲۸۲

۳- همان مأخذ ص ۳۰

۴- همان مأخذ ص ۲۴۱

۵- همان مأخذ ص ۲۲۶

۶- همان مأخذ ص ۳۰

۷- همان مأخذ ص ۲۳۴

۸- همان مأخذ ص ۱۳۳

۹- همان مأخذ ص ۵۱۲

۱۰- همان مأخذ ص ۵۱۲

۱۱- همان مأخذ ص ۲۹

۱۲- همان مأخذ ص ۵۰۲

۱۳- همان مأخذ ص ۲۹

۱۴- همان مأخذ ص ۶۵۰

۱۵- همان مأخذ ص ۶۵۹

۱۶- همان مأخذ ص ۲۸۲

۱۶/۱- همان مأخذ ص ۲۸۲

۱۶/۲- همان مأخذ ص ۲۸۲

۱۷- همان مأخذ ص ۵۳

۱۸- همان مأخذ ص ۲۱

۱۹- همان مأخذ ص ۲۳۴

۲۰- همان مأخذ ص ۲۳۵

۲۱- همان مأخذ ص ۲۳۵

۲۲- همان مأخذ ص ۶۳۹

۲۲/۱- همان مأخذ ص ۶۳۹

۲۳- همان مأخذ ص ۶۵۰

۲۴- همان مأخذ ص ۶۸۶